بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 26 فروردین 1396.

بحث در مورد مفاد روایات من بلغ بود. عرض شد مرحوم شهید صدر چهار احتمال در آغاز بحثشان مطرح می فرمایند و یک احتمال پنجمی هم بعدا مطرح می کنند ابتدا در مورد آن چهار احتمال صحبت می کنیم. این چهار احتمال این بود که حدیث من بلغ ارشاد به حسن انقیاد باشد. احتمال دوم اینکه استحباب مولوی نفسی را برای عنوان البالغ علیه الخبر اثبات کند. احتمال سوم این است که حجّیّت خبر ضعیف را در باب مستحبات اثبات کند. و احتمال چهارم این است که مجرّد وعده، وعده ای باشد بر اخبار از تفضّل خدا و وعده خدا نسبت به ثواب باشد. مرحوم شهید صدر احتمال اول را که این دلیل ارشاد به حکم عقل باشد عمدتا با اصاله المولویه رد کرده اند. می گویند اصل مولویت است. اینجا چند نکته در مورد این کلام ایشان گفتنی است. نکته اول این است که ایا اصلا یک همچین اصاله المولویه ای داریم یا خیر. که ما این را قبول نداریم. اصاله المولیه اصل این جور اصول بر اساس غلبه است. یعنی غالبا کلامی که از خداوند و ائمه معصومین و از معصومین علیهم السلام صادر می شود به جهت بیان حکم شرعی است. باید این جور باشد. در حالی که آیات قرآنی و روایاتی که برای بیان احکام شرعی است نسبت به آیات و روایاتی که غیر از احکام شرعی را بیان می کنند خیلی کم است. بنابر این نمی شود این مطلب را گفت. روی همین جهت این یک نکته. نکته دوم این است که در کلام آقای حائری اشاره شده است که ما اگر اصاله المولویه را هم بپذیریم، البته آقای حائری اصاله المولویه را می پذیرد ولی حالا ما این جوری تعبیر می کنیم می گوییم اگر ما اصاله المولیه را هم بپذیریم در جایی که روایت مربوط به امور مرتبط با شارع نباشد. یک جایی که یک اخبار صرف باشد خب بله ولی آن جایی که مربوط به شئون مولویت هست و چیزهایی که مربوط به ثواب و عقاب و امثال اینها هست اینها شئون مولویت هست. بنابر این این جور چیزها را ما نمی توانیم اصاله المولیه در مورد اینها جاری کنیم. نکته سوم حالا من عام تر می خواهم صحبت کنم

سؤال:

پاسخ: نکته دوم این است که ما در واقع اینکه اینجا شارع مقدّس بیان کرده باشد که انقیاد حسن است. حسن انقیاد و اینکه کسی که منقاد هست ثواب به او داده می شود، پرداختن به ثواب دار بودن انقیاد، این از شئونات شارع خارج نیست. اگر شارع بخواهد یک چیزهایی را بیان کند که اصلا به شئونات شارع مربوط نیست آن خب یک حرفی. ولی پرداختن به این امور به خصوص حالا اموری که به هر حال مربوط به شارع هست این خارج از شئون شارع نیست. نکته سوم که حالا من این را می خواهم عرض کنم ببینید اینکه معروف هست مثلا اطیعوا الله را امر ارشادی می گیرند. این امر ارشادی یعنی چه؟ آیا یعنی اینکه وقتی اطیعوا الله هست کأنه دارد اخبار می دهد که عقل انسان اطاعت خدا را واجب می داند؟ مفاد این جمله همچین چیزی است؟ قطعا این جور نیست. قطعا اطیعوا الله مفادش اخبار به حکم عقل به لزوم اطاعت از شارع نیست. در مقام بعث است در مقام زجر از محرمات و بعث به و واجبات و امور مطلوبه شارع هست. پس چیست؟ من فکر می کنم به جای اینکه ما تعبیر این نمی دانم مولویت و ارشادیت را به این تعبیر، تعبیر کنیم یک تعبیر دیگری به کار ببریم شاید روشن تر است. اوامری که از جهت شارع صادر می شود، گاهی اوقات خودشان محرّکیّت دارند. مثل صلّ، صوم، زکّ، گاهی اوقات تأکید اوامر قبلی است و محرکیت استقلالی ندارند. فرض کنید شارع یک بار دیگر بگوید که صلّ. این که دیگر امر مولوی است. نه اینکه مولوی نیست ولی تأکید همان امر سابق است. امر تأکیدی است. حالا با همان لسان تأکید کند یا با لسان دیگری به جای اینکه صلّ بگوید، بگوید لا تترک الصلوه. این هم در واقع تأکید همان امر قبلی است. گاهی اوقات یک مجموعه اوامری که از شارع صادر می شود بعد روی این مجموعه اوامر می خواهد دوباره تأکید کند و دوباره تکیه کند به همان اوامری که صادر شده است. می گوید آن اوامری که از خداوند صادر شده است را شما اطاعت کنید. این یک امر هست برای تأکید اوامر قبلی ای که از خداوند صادر شده است. حالا برای روشن شدن بیشتر این مطلب یک نکته ای عرض کنم که اگر ما این شبیه امر اطیعوا الله را در موالی عادی یا اصلا در موالی نه در استعمالات عرفی عادی به کار ببریم، یک نفر به دیگری عقلا هم هیچگونه لزوم طاعت هم بر آن نیست. می گوید که آقا این کار را بکن، کار الف را بکن، کار ب را بکن کار جیم را بکن بعد می گوید حواست جمع باشد کارهایی که گفتم را انجام بدهی. این امر چهارمی که می گوید تأکید اوامر قبلی اش است. امر جدیدی نیست. امری که اطیعوا الله هست همین مفادش است. یعنی مفاد اطیعوا الله با مفادی که یک نفر می گوید که چهار دستور می دهد بعدا یکباره می گوید که این چهار دستوری که گفتم را انجام دهید. این اوامر تأکیدی است. در واقع ما اینگونه باید بحث را دنبال کنیم که آیا امر وارد در این روایت محرّکیّت استقلالی دارد یا همان محرّکیّت اوامر قبلی را می خواهد بیان کند.

سؤال:

پاسخ: آن حالا یک بحث دیگر این است که اثباتا چگونه است. بحث من این است که

مراد از ارشادی این است که مفادش اخبار هست نه ارشادی نیست. اگر مرادش این است که ارشادی یعنی اطیعوا الله محرّکیّت جدید ندارد. ارشادی یعنی آن چیزی که محرّکیّت جدید ندارد. محرّکیّت استقلالی ندارد. به این معنا بله. این است که به نظر من به جای تعبیر ارشادی و مولوی بگوییم آیا این اوامر محرّکیّت استقلالی جدید دارند یا برای تأکید اوامر قبلی صادر شده اند؟ حالا محرّکیّت یک اوامر، یعنی دو تا مقدمه برای محرّکیّت باید باشد. یکی اینکه این امری که صادر می شود، اطاعت از آن ثواب داشته باشد. ثواب جدید یا اتیان آن عقاب جدید داشته باشد. این یک. نکته دوم اینکه این ثواب و این عقاب یا این عقاب محرّک مکلف برای اتیان عمل باشد. هر دو مقدمه باید تام باشد. در ما نحن فیه در اینکه ثواب حالا در بحث مستحبات که اصلا عقاب مطرح نیست و فقط ثواب مطرح است در ما نحن فیه در اینکه ثواب جدیدی از این روایات استفاده می شود بحثی نیست. چون انقیاد اگر هم ثواب داشته باشد و قائل به استحقاق ثواب هم باشیم، آن ثواب موعود، ثوابی که در روایات ضعیف وارد شده است او نیست که. فی الجمله اینکه شارع باید ثواب دهد اما همان ثواب خاص اینکه لازمه حکم عقل همچین حکمی نمی کند. در حالی که این روایات می گوید که آن ثواب را می دهم پس بنابر این در اینکه این روایت ثواب جدید بر آن گفته است بحثی نیست. اما آیا محرّک یعنی مکلّف بر انجام عمل این ثواب است به تعبیر دیگر آیا ذکر ثواب در این روایات برای این هست که ترغیب و تشویق مکلف باشد برای انجام عمل؟ پاسخ مطلب این است که ظاهر ابتدایی این جور ادله همین است اصلا وقتی می گویند فرض کنید پدر به بچه اش می گوید که اگر درس بخوانی در امتحان شاگرد اول بشوی فلان جایزه را به تو میدهم. برای چه می گوید؟ برای اینکه تحریکش کند درس بخواند شاگرد اول شود ظاهر این جور ادله این است که در مقام ترغیب و تشویق هست. و این ظاهر اگر مانعی از آن نباشد باید به آن اخذ کرد. ممکن است ما بگوییم که ولو مقتضی ظهور وجود دارد ابتدائا ولی به دلیل اینکه این مقتضی محفوف به یک موانعی هست این ظهور فعلی در این مطلب نخواهد داشت. بنابر این اصل اینکه این روایات در مقام ترغیب هست یک، آن هم ترغیب جدید هست یعنی ظهور بدوی این روایات و ظهور اقتضائی این روایات در ترغیب هست و آن هم ترغیب جدید بحثی نیست. بنابر این احتمال اول و احتمال چهارم در احتمالات شهید صدر فی نفسه خلاف ظاهر است. ما باید قرینه ای بر اینکه نمی توانیم به این ظهور اقتضائی این روایات اخذ کنیم بنابر این ظهوری که در این روایات منعقد می شود به این نیست که در مقام ترغیب و حس و امثال اینها هست بپردازیم. ولی به نظرم اصل این مطلب واضح است و نیاز به بحث های پیچ و خم داری که در کلمات قوم وارد شده است و شهید صدر هم اشاره کرده است و احیانا مناقشاتی کرده است نیست. به نظر می رسد که روایاتی که در آن ثواب در موضوع مقیّد شده است به التماس ذلک الثواب، آن روایات صلاحیّت ندارد برای اینکه بگوییم در مقام محرکیّت هست. با توضیحاتی که در جلسه قبل توضیحش گذشت. می ماند روایات دیگر. دو مرحله بحث باید بکنیم من سیر بحث را عرض کنم بعد به تفصیل وارد شوم. یک مرحله اینکه در بعضی از روایات دیگر التماس ذلک الثواب وارد نشده است. ولی فا وجود دارد. آیا شبیه همان که در التماس ذلک الثواب ما می فهمیم با فا هم همان مطلب استفاده می شود یا خیر؟ این یک نکته.

نکته دوم اینکه اگر ما مفاد روایاتی که فا دارد را گفتیم که اطلاق دارد. آیا روایاتی که التماس ذلک الثواب هست می تواند مقیّد آن روایات باشد؟ کأنه از باب حمل مطلق بر مقیّد ما روایت هایی که التماس ذلک الثواب ندارد بر روایت هایی که التماس ذلک الثواب دارد حمل کنیم از باب حمل مطلق بر مقید. خب ببینیم آیا این مطلب درست هست یا نیست؟

سؤال:

پاسخ: طلب قول النبی یا التماس ذلک الثواب مثل همین است چون طلب قول النبی ظاهرش این است که همان قولی که از پیغمبر صادر شده است التماس ذلک الثواب هم همان ثوابی که در خبر ذکر شده است نه آن ثواب به اعتبار اینکه در این روایت چیزش گفته شده است و حالا توضیحاتی که در جلسه قبل عرض کردم که در این روایت فرض کرده است که داعی در رتبه سابق وجود دارد چیزی که داعی اش در رتبه سابق مفروض گرفته شده است داعی جدید نمی تواند داشته باشد. آن توضیحاتی که در جلسه قبل گذشت. اما حالا بحث فا. در بحث فا بعضی ها گفته اند که ظاهر فا این است که فعمله، اینکه این عمل به داعی بلوغ باشد. اینجا پاسخ هایی که به این داده است را من نمی خواهم به همه آنها بپردازم یک پاسخ آن که قابل توجه هست فقط اشاره اجمالی کنم آن پاسخی هست که در کلام مرحوم آقا شیخ محمد حسین به آن اشاره شده است. ایشان می گوید که فا، حتما دال بر تفریع شیء بر داعی نیست. ممکن است تفریع بر موضوع داعی باشد. مثال می زند که مثل فرض کنید وقتی می گوییم دخل الوقت فصلّیتُ، این دخول وقت خودش داعی نماز نیست. موضوع داعی هست چون شارع گفته است که اذا دخل الوقت فصلّ، موضوع آن وجوب که داعی بر عمل هست دخول وقت است این صحیح است که ما بگوییم که دخل الوقت و صلّیت. بنابر این در ما نحن فیه اینکه بگوییم حتما «فا» دال بر تصریح عمل بر داعی هست صحیح نیست. این تعبیری هست که ایشان دارد. من حالا بحث را این جوری می خواهم عرض کنم ببینید چرا اصلا فا را مفرّع علیه اش را علت غایی شما فرض می کنید؟ فا انواع و اقسام داریم. خب «ف» یک قسم آن برای تفریع زمانی هست. می گوید ساعت هشت شد پس من این کار را انجام کردم. یعنی زمان انجام این کار بعد از زمان این بوده است. جاء زید فجاء عمرو. اول زید آمد و بعد عمرو آمد. صرف ترتّب زمانی. اینجا ممکن است شما بگویید که این مراد نیست. اینجا صرف ترتّب زمانی نیست. بلکه یک نوع ترتّب علّی وجود دارد. ولی علّت اولا ما علّت داریم و معد. «ف» تفریع می تواند بر علّت مترتّب شود و می تواند بر معد مترتب باشد. علت هم انواع اقسام داریم. علت فاعلی داریم علت ثوری داریم علت مادی داریم علت غایی داریم. یک تقسیم بندی دیگر علت، علت تامه و علت ناقصه داریم. برای همه این اقسام «ف» به کار برده می شود. اینکه ما فقط بحث را ببریم روی علت غایی و بعد یک مقداری هم بخواهیم توسعه اش بدهیم ان جوری که مرحوم آقا شیخ محمد حسین مطرح می کند که لازم نیست خود داعی باشد. موضوع الداعی هم می شود به آن تفریع کرد، اصلا این چارچوب بحث درست نیست. «ف» خیلی دایره اش وسیع تر از این حرف هایی هست که سخنانی هست که در کلمات آقایان مطرح شده است. حالا من ببینید یک نکته ای اینجا می خواهم عرض کنم آن این است که اگر مثلا نماز شارع مقدّس صلوه در وقت را مستحب کرده باشد. من می گویم دخل الوقت فصلّیتُ. اینکه صلوه را من متوقّف بر دخول وقت می کنم ممکن است به این اعتبار باشد که بدون دخول وقت امکان اتیان به عمل نیست. یعنی آن مفرّع علیه در امکان تحقق عمل دخالت دارد. تا این نباشد عمل نمی تواند، ممکن نیست تحقق پیدا کند. یا انسان قدرت بر انجام آن ندارد. حالا این را داخل در کدام یک از اقسام علّت می کنید بگوییم شیئی که دخالت دارد در امکان از باب معدّ است از باب نمی دانم علّت مثلا مادّی است نمی دانم حالا این را در کدام یک از این تقسیم بندی های علّت و معلول اینها را می خواهید بگنجانید یکی از تفریعات، تفریع شیء بر آن چیزی که در قدرت بر ان شیء تفریع فعل بر شیئی که در ممکن بودن شیء و امثال اینها دخالت داشته باشد. من سمع شیئا من الثواب فعمله. این «ف» ممکن است به این اعتبار باشد که تا کسی نشنود که یک شیئی ذی ثواب هست، احتمال ثواب دار بودن عمل در ذهنش منعقد نمی شود. اما حالا چرا این عمل را انجام می دهد انسان در واقع اعمالی را که می خواهد انجام دهد، این اعمال، اعمال قربی است. یک شیء باید احتمال قربی بودن را بدهد تا بخواهد به عنوان یک عمل قربی و عبادی آن را انجام دهد. این سماع باعث می شود که انسان بتواند یعنی ممکن باشد احتمال مستحب بودن عمل داده شود تا آن را انجام دهد. حالا انجام که من می خواهم بدهم به چه داعی انجام میدهم؟ به داعی اینکه شاید مستحب باشد به داعی ثواب محتمل می خواهم انجام دهم یا به داعی همین روایتی که اینجا گفته است یعنی به ثواب قطعی این روایت. هر دو آن سازگار است. اینها اطلاق روایات اختصاص ندارد به خصوص صورتی که محرّک و داعی من ثواب احتمالی است. نه، آن ثواب احتمالی اگر نبود اصلا من تصوّر عمل به ذهنم به تعبیر دیگر حالا اینجوری تعبیر کنم خیلی وقت ها اینکه من بخواهم یک کاری انجام دهم اصلا باید تصور آن عمل اینکه یک شیئی احتمال مستحب بودنش تصورش به ذهن من خطور کند متوقف است بر اینکه روایتی وارد شود. روایت گاهی اوقات در تصور آن عمل و احتمال استحباب آن عمل دخالت دارد و تا یک عملی که انسان نسبت به آن غفلت محض دارد، امکان اتیان آن نیست. پس احتمال مستحب بودن باید مطرح شود ولی آیا این احتمال استحباب داعی و انگیزه من باشد این معلوم نیست.به خصوص علّت تامه لازم نیست باشد. اگر ما بگوییم که جزء العله هم باشد، ممکن است ما بگوییم مثلا جزء العله این جاها هست. ولی اینکه حتما علت تامه اش آن عمل مستحب باشد این دیگر هیچ وجهی ندارد. «ف» بگوییم دالّ بر این است که علّت تامه انجام عمل آن ثواب محتمل هست اصلا. این «ف» می تواند به جهت این باشد که اصلا احتمال را ایجاد کرده باشد و این احتمال ممکن است اصلا علیّت نداشته باشد و آن چیزی که علّت غایی من و محرّک من باشد ثواب قطعی ای است که در خود این روایات ذکر شده باشد و ممکن است علیّت داشته باشد ولی جزء العله باشد. هیچ کدام از اینها منافات با مفاد روایات ندارد. پس بنابر این عرض کردم که ظهور اقتضائی این روایات که می خواهد محرّک ایجاد کند و می خواهد افراد را تحریک کند که با دانستن این مستحب چون می دانند اگر این عمل را انجام بدهند، ثواب به آنها مترتّب می شود، ذکر ثواب برای تحریک مکلّفین هست به انگیزه رسیدن به این ثواب. این روایت هیچ با این معنا منافات ندارد.

سؤآل:

پاسخ: آن یک بحث دیگر است بعد در موردش صحبت می کنیم. آن بحث این است که آیا من بلغ شیءٌ فیه الثواب در متقدم اصل ثواب دار بودن را مفروغ گرفته است یا خیر. آن یک بیان دیگر است که به آن میرسیم و در موردش صحبت می کنیم. ولی بحث این است که مفاد این روایت این است که اگر یک خبری اخبار می دهد که ثوابی در شیء هست. خبری از ثواب دار بودن شیئی اخبار می دهد. پس من آیا حتما باید ورود خبر کاشف و دالّ بر ثواب دار بودن داعی من بر انجام عمل باشد یا ورود خبر فقط احتمال این شیء را ایجاد می کند؟ تصور آن عمل را ایجاد می کند. اما اینکه به چه خاطر من آن را انجام داده ام و محرّک من برای انجام عمل چیست نسبت به او مطلبی نمی گوید. عرض ما این است که از «ف» استفاده نمی شود که محرّک من برای انجام عمل چیست. این «ف» فرق دارد با آن مفاد التماس ذلک الثواب.

سؤال:

پاسخ: من بلغه یعنی همان خبر ضعیف. من بلغه شیءٌ من الثواب یعنی فرض اینکه

سؤال:

پاسخ: یعنی من ورد علیه روایه ضعیفه باستحباب عمل فیه ثوابٌ. خب این بحث سر همین است دیگر. بلوغ یعنی همان بلوغ خبر ضعیف دیگر.

سؤال:

پاسخ: حالا به جای بلغه اینها این جوری تعبیر می کنیم کسی که روایت ضعیفی را در ثواب دار بودن عملی بشنود پس عمل کند. صحبت سر این است که پس عمل کند یعنی شنیدن روایت ضعیف منشأ عمل او شده استیا نه، منشأ عملش خود همین ثوابی که در این روایت اخذ کرده است شده است. خب این عرض ما این است که این مساوی است این روایت دال بر چیزی نیست. این «ف» دال بر این نیست که محرّک من برای انجام عمل، ثواب احتمالی ای است که به احتمال اینکه شاید این خبر ضعیف مطابق واقع باشد در نقش من منقدح می شود این است محرک من یا اینکه آن تحریک نمی کند. خود این ثوابی که در اخبار من بلغ ذکر شده است تحریک می کند یا هر دو اینها جزء العله همان ثواب محتمل یک جزء محرّک است این چیز هم جزء محرّک است. ما می گوییم «ف» با همه اینها می سازد. «ف» هم با این می سازد که محرّک من آن واقع باشد. هم با این می سازد که محرّک آن خود همین ثواب باشد. هم با این می سازد که هر دو اینها دخالت داشته باشند هر کدامشان جزء المحرّک باشند. با همه اینها سازگار است. بنابر این «ف» مفاد جدید ایجاد نمی کند. از آن طرف عرض کردیم که ظاهر بدوی این روایات این است که ذکر ثواب بر این است که خود این ثواب محرّکیّت پیدا کند و مکلّف را به طرف انجام عمل وادار کند. بنابراین ظهور این روایت که می خواهد محرّکیّت ایجاد کند هیچ چیزی بر خلافش وجود ندارد. این است که من تصوّر می کنم که «ف» این وسط کاره ای نیست و چیزی از آن در نمی آید. و منهنا یظهر استحباب عمل را هم که ما می خواهیم بگوییم، لازم نیست عمل به داعی انقیاد باشد تا استحباب داشته باشد. آن هم نه چون اگر باشد نسبت به «ف» می خواهم مطرح کنم از «ف» هم اگر فقط بحث «ف» باشد این بحث از آن در نمی آید. حالا اینجا این نکته می ماند که ما در واقع دو تا مفاد از روایات به دست آوردیم. یک مفادی که روایاتی که التماس ذلک الثواب از آن در می آمد و یک مفاد ما می گفتیم روایاتی که التماس ذلک الثواب در آن وارد شده است از آن روایات استحباب در نمی آید در مقام محرّکیّت نمی تواند باشد و این روایتی که صرفا «ف» دارد. اینجا ما چه کنیم؟ بگوییم که اینها دو تا روایت هستند دو تا مطلب جداگانه می خواهند بیان کنند یا باید یکی از اینها را به دیگری ارجاع دهیم. این بحث را شهید صدر مطرح کرده است که بحث حمل مطلق بر مقیّد است. حالا این را ما فردا در موردش صحبت می کنیم. بنابر این محصّل عرض ما این شد که ما پذیرفتیم که اگر فقط به روایت التماس ذلک الثواب و طلب قول النبی نگاه کنیم آن دال بر استحباب نیست معنای چهارم از این روایت در می آید. یعنی این صرفا در مقام اخبار از تفضّل خدا نسبت به اینکه آن ثواب که در خبر ضعیف وارد شده است معنای چهارم یعنی ظاهر این روایتی که التماس ذلک الثواب دارد معنای چهارم است اما روایاتی که این التماس ذلک الثواب دارد، معنای اول و چهارم مخالف ظاهرش است یا باید معنای دوم از آن فهمیده شود یا معنای سوم. حالا کدام یک از این دو معنا است آن را بحث می کنیم بنابر این احتمال که آیا معنای دوم است یا سوم است آن را بحث می کنیم. بحث ما فعلا این است که آیا این تفاوتی که بین برداشت ما از روایات باب هست این تفاوت را چه کنیم. این بحثی است که فردا در موردش صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد